

رثاء السومريين لتموز أو دموزي:

مرثیه‌سرایى سومریان بر تموز یا دموزى :

«لقد سقط القدر مهشما  
ولم يعد دموزي على قيد الحياة  
وزهدت الحظيرة ادراج الرياح»(1).  
1. المصدر (فاضل عبد الواحد علي - عشتار ومأساة تموز).

« قَدَح تَكَه تَكَه بر زمين افتاد،  
دموزى ديگر زنده نيست  
و اَغلُ بر باد هوا رفت »(1).  
1. مصدر: فاضل عبد الواحد علي، ايشتار و مصيبت تموز.

وفي قصيدة أخرى يرثي بها الشاعر السومري دموزي (الابن الصالح) فيقول:

در قصيده‌اى ديگر، شاعر سومرى، براى دُموزى (پسر نيكوكار) نوحه‌سرايى  
كرده، مى‌گويد:

«راح قلبي الى السهل نائحا نائحا  
اني انا سيده أي - انا التي تحطم بلاد الاعداء،  
اني انا ننسونا ام السيد العظيم  
اني انا كشتن - انا اخت الفتى المقدس  
راح قلبي الى السهل نائحا نائحا  
راح الى مكان الفتى،  
راح الى مكان دموزي،  
الى العالم الاسفل، مستوطن الراعي  
راح قلبي الى السهل نائحا نائحا

الى المكان الذي ربط فيه الفتى،  
الى المكان الذي احتجز فيه دموزي...  
راح قلبي الى السهل نائحا نائحا»<sup>(٢)</sup>.

٢. المصدر (فاضل عبد الواحد علي - عشثار ومأساة تموز).

« قلبم سوگوار و غمزده رو به دشت نهاد،  
منم بانوی عالی مقام - همان که سرزمین دشمنان را درهم می‌کوبید،  
منم نانسونا، مادر آن سرور بزرگ  
منم کثیتن - خواهر جوانمرد مقدس،  
قلبم سوگوار و غمزده رو به دشت نهاد،  
به مکان جوانمرد رفت،  
به جایگاه دموزی،  
به جهان زیرین، مأوای چوپان،  
قلبم سوگوار و غمزده رو به دشت نهاد،  
به جایی که جوانمرد آنجا به بند کشیده شد،  
به جایی که دموزی در آن اسیر شد...  
قلبم سوگوار و غمزده رو به دشت نهاد »<sup>(٢)</sup>.

٢. مصدر: فاضل عبدالواحد علی، ایشثار و مصیبت تموز.

حقیقة إنَّ ظلماً كبيراً يطال السومريين الذين علّموا الإنسانية الكتابة ووضعوا  
القوانين وأسس العلوم وهم أول من صنع العجلة ووضع نظم الحساب والجبر  
والهندسة عندما يصورهم د.كريم ويتبعه بعض المتخصصين بالحضارة  
السومرية:

واقعیت آن است که سومریان کسانی هستند که به بشریت نوشتن را  
آموختند، قوانین و مبانی علوم را بنیان نهادند، اولین کسانی بودند که چرخ  
را ساختند و ریاضیات و جبر و هندسه را پایه‌گذاری کردند. بنابراین دکتر  
کریم و به دنبال او برخی کارشناسان تمدن سومری ستم بزرگی بر  
سومریان روا می‌دارند، آنگاه که می‌گویند:

إنهم ينوحون على شيء أسطوري أو قصة أسطورية هم من ألفها وهي مجرد تعبير عن الخصب والجدب اللذين يتعاقبان على السنة، وكأنهم شعب تعاطى كل أفرادها مادة مخدرة أفقدتهم عقولهم بحيث إنهم وورثتهم البابليون ينوحون ويقيمون مجالس العزاء آلاف السنين على رمز في قصة هم ألفوها من ألفها إلى يائها.

سومری‌ها بر یک مورد موهوم یا یک داستان افسانه‌ای که ساخته و پرداخته خودشان است، نوحه‌سرایی می‌کنند؛ چیزی که صرفاً تعبیری است از سرسبزی و یا خشکسالی که همه ساله یکی پس از دیگری فرا می‌رسد. گویا اینها مردمانی هستند که جملگی ماده مخدری استفاده کرده‌اند که خرد را از ایشان گرفته، به طوری که ایشان و وارثان بابلی‌شان، هزاران سال بر یک شخصیت داستانی که از ابتدا تا انتهایش را خود ساخته و پرداخته‌اند، گریه و زاری می‌کنند و مجالس عزا به پا می‌دارند.

آلاف السنين وسكان بلاد ما بين النهرين جيل بعد جيل وكل سنة يصورون جثة دموزي، وكل سنة يبكون على دموزي، وكل سنة يقرؤون قصائد رثاء دموزي.

مردم بین‌النهرین هزاران سال و در نسل‌های پیاپی، همه ساله نعش دموزی را به تصویر می‌کشند و هر سال بر دموزی گریه می‌کنند و هر سال بر او مرثیه می‌خوانند.

كل هذا مجرد أوهام؟! ومجرد قصة هم ألفوها!!

آیا همه اینها اوهام است؟! و فقط داستانی است که خودشان بافته‌اند؟!

ولأجل ماذا؟!!

برای چه؟!!

لأجل التعبير عن خصب يأتي في الربيع وجذب يتبعه في فصل آخر من السنة!!!

برای اشاره به سرسبزی و طراوتی که در بهار پدید می‌آید و خشکسالی که در فصل دیگری از همان سال فرا می‌رسد!!

المفروض أن يكون هناك جواب معقول لنوح أول حضارة عرفتها الإنسانية وطيلة آلاف السنين على دموزي (الابن الصالح) أو تموز.

انتظار می‌رود برای عزاداری هزاران ساله اولین تمدن انسانی بر دموزی (فرزند نیکوکار) یا تموز، پاسخ معقولی وجود داشته باشد.

وفيما يخص التراث الديني، فإن الروايات عن الأئمة (عليهم السلام) تخبرنا بوضوح تام أن السومريين قد ناحوا وبكوا على الحسين (عليه السلام) من خلال نقل بكاء وحزن الأنبياء السومريين؛ نوح (عليه السلام) وإبراهيم (عليه السلام) على الحسين (عليه السلام):

در مورد آنچه به میراث دینی تعلق دارد، روایاتی از ائمه (علیهم السلام) وجود دارد که با بیان نقل خبر گریه و مویه پیامبران سومری یعنی نوح (علیه السلام) و

ابراهیم(علیه السلام) بر امام حسین(علیه السلام) ، آشکارا نشان می‌دهد که  
سومریان بر امام حسین(علیه السلام) ، گریه و نوحه‌سرایی می‌کرده‌اند.

عن الفضل بن شاذان، قال: [سمعت الرضا (عليه السلام) يقول: لما أمر الله عز  
وجل إبراهيم (عليه السلام) أن يذبح مكان ابنه إسماعيل الكبش الذي أنزله عليه،  
تمنى إبراهيم (عليه السلام) أن يكون قد ذبح ابنه إسماعيل بيده وأنه لم يؤمر  
بذبح الكبش مكانه ليرجع إلى قلبه ما يرجع إلى قلب الوالد الذي يذبح أعز  
ولده عليه بيده فيستحق بذلك أرفع درجات أهل الثواب على المصائب، فأوحى  
الله عز وجل إليه: يا إبراهيم من أحب خلقي إليك؟ فقال: يا رب ما خلقت خلقاً  
هو أحب إلي من حبيبك محمد (صلى الله عليه وآله)، فأوحى الله تعالى إليه أفهو  
أحب إليك أم نفسك؟ قال: بل هو أحب إلي من نفسي، قال: فولده أحب إليك  
أم ولدك؟ قال: بل ولده، قال: فذبح ولده ظلماً على أيدي أعدائه أوجع لقلبك أو  
ذبح ولدك بيدك في طاعتي؟ قال: يا رب، بل ذبح ولده ظلماً على أيدي أعدائه  
أوجع لقلبي.

فضل بن شاذان می‌گوید: [ از حضرت رضا(علیه السلام) چنین شنیدم که  
فرمود: آن زمان که خداوند عزوجل به حضرت ابراهیم(علیه السلام) امر فرمود که  
به جای فرزندش اسماعیل، گوسفندی را که خداوند فرو فرستاده بود، ذبح  
نماید، حضرت ابراهیم(علیه السلام) در دل آرزو کرد که ای کاش فرزندش  
اسماعیل را به دست خود ذبح می‌کرد و دستور ذبح گوسفند به جای ذبح  
فرزندش به او داده نشده بود، تا به این وسیله احساس پدری را که عزیزترین  
فرزندش را به دست خود ذبح می‌کند، داشته باشد و در نتیجه شایسته  
بلندمرتبه‌ترین درجات پاداش اهل صبر بر مصائب شود. خداوند عزوجل به  
او وحی فرمود: ای ابراهیم محبوب‌ترین خلق من، نزد تو کیست؟ ابراهیم(علیه  
السلام) گفت: خدایا مخلوقی خلق نکرده‌ای که از حبیبت محمد(صلى الله عليه وآله)  
نزد من محبوب‌تر باشد. خداوند متعال به او وحی فرمود: آیا او را بیشتر  
دوست داری یا خودت را؟ گفت: او را بیشتر از خودم دوست می‌دارم. خداوند

فرمود: آیا فرزند او را بیشتر دوست داری یا فرزند خودت را؟ عرض کرد: فرزند او را. خداوند فرمود: آیا بریده‌شدن سر فرزند او از روی ظلم، به دست دشمنانش دل تو را بیشتر به درد می‌آورد یا بریدن سر فرزندت به دست خودت به خاطر اطاعت از فرمان من؟ گفت: بریده‌شدن سر فرزند او به دست دشمنانش دل مرا بیشتر به درد می‌آورد.

قال: يا إبراهيم، فإن طائفة تزعم أنها من أمة محمد ستقتل الحسين ابنه من بعده ظلماً وعدواناً كما يذبح الكباش، ويستوجبون بذلك سخطي، فجزع إبراهيم (عليه السلام) لذلك، وتوجع قلبه، وأقبل يبكي، فأوحى الله عز وجل إليه: يا إبراهيم، قد فديت جزعك على ابنك إسماعيل لو ذبحته بيدك بجزعك على الحسين وقتله، وأوجبت لك أرفع درجات أهل الثواب على المصائب، وذلك قول الله عز وجل "وفديناه بذبح عظيم". شيطان قائمان وشيطان جاريان وشيطان مختلفان وشيطان متباغضان] (۳).

۳. المصدر (الصدوق - الخصال): ص 58 - 59؛ و (الصدوق - عيون أخبار الرضا): ج 2 ص 187.

خداوند فرمود: ای ابراهیم گروهی که خود را از امت محمد می‌پندارند، پس از وی فرزندش حسین را با ظلم و ستم مانند گوسفند ذبح خواهند کرد و با این کار مستوجب خشم و غضب من خواهند شد. ابراهیم (علیه السلام) بر این مطلب بیتابی نموده، دلش به درد آمد و شروع به گریه کرد. خداوند عزوجل به او چنین وحی فرمود: ای ابراهیم! به خاطر این ناراحتی و بی‌تابی تو بر حسین و قتل او، ناراحتی و اندوهت بر اسماعیل را - در صورتی که او را به دست خودت ذبح می‌کردی - پذیرفتم و بلندمرتبه‌ترین درجات پاداش اهل صبر بر مصائب را به تو خواهم داد. و این همان فرمایش خداوند عزوجل است که "وفدیناه بذبح عظیم" (و او را به ذبحی بزرگ باز خریدیم). دو چیز برپا هستند و دو چیز روان، و دو چیز جایگزین هم هستند و دو چیز دشمن یکدیگر [ (۳).

۳. مصدر: صدوق، خصال، ص ۵۸ و ۵۹. و نیز صدوق، عيون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۸۷.

عن عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): [في سقم ابراهيم (عليه السلام) فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: "فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ"، قَالَ: حَسَبَ فَرَأَى مَا يَحُلُّ بِالْحُسَيْنِ (عليه السلام) فَقَالَ: إِنِّي سَقِيمٌ لِمَا يَحُلُّ بِالْحُسَيْنِ (عليه السلام)] (٤).

٤. المصدر (الكليني - الكافي): ج 1 ص 465.

از علی بن محمد از امام صادق (عليه السلام) روایت شده است که [ در تفسیر بیماری ابراهیم (عليه السلام) که در کلام خدا به آن اشاره شده است: "فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ"، (نگاهی به ستارگان کرد \* و گفت: من بیمارم). فرمود: او بر مصایبی که بر حسین (عليه السلام) فرود می‌آید اندیشه نمود و گفت: من از آنچه بر حسین (عليه السلام) فرود می‌آید بیمار گشته‌ام ] (٤).

٤. مصدر: کلينی، کافي، ج ١، ص ٤٦٥.

وروى العلامة المجلسي في البحار: [أن آدم لما هبط إلى الأرض لم ير حواء فصار يطوف الأرض في طلبها فمر بكربلاء فاغتم وضاق صدره من غير سبب وعثر في الموضع الذي قتل فيه الحسين حتى سال الدم من رجله، فرفع رأسه إلى السماء وقال: إلهي، هل حدث مني ذنب آخر فعاقبتني به فأني طفت جميع الأرض وما أصابني سوء مثل ما أصابني في هذه الأرض، فأوحى الله إليه: يا آدم، ما حدث منك ذنب ولكن يقتل في هذه الأرض ولدك الحسين ظلماً فسأل دمك موافقة لدمه، فقال آدم: يا رب أكون الحسين نبياً؟ قال: لا ولكنه سبب النبي محمد، فقال: ومن القاتل له؟ قال: قاتله يزيد لعين أهل السماوات والأرض، فقال آدم: فأني شيء أصنع يا جبرئيل فقال: العنه يا آدم، فلعنه أربع مرات ومشى خطوات إلى جبل عرفات فوجد حواء هناك.

علامه مجلسی در بحار روایت کرده است: [ وقتی آدم بر زمین هبوط کرد، حوا را ندید، به جستجوی او در زمین گردش می‌کرد تا به کربلا رسید. بی‌دلیل غمگین شد و سینه‌اش تنگ گردید و در همان مکانی که حسین به قتل

رسید، لغزید تا خون از پایش جاری شد. سر به آسمان برداشت و گفت: خدایا از من گناهی سر زد که به آن عقوبتم نمودی؟ من تمام زمین را گردش کرده‌ام ولی در هیچ کجا مثل اینجا چنین مصیبتی به من نرسید! خداوند به او وحی فرمود: ای آدم! از تو گناهی سر نزده است؛ ولی در این سرزمین فرزندان حسین از روی ستم کشته می‌شود و خون تو به جهت موافقت با خون او جاری شد. آدم گفت آیا حسین پیامبر است؟ خطاب آمد نه او سبط محمد پیامبر است. آدم گفت: قاتل حسین کیست؟ وحی آمد که قاتل او یزید، ملعون اهل آسمان و زمین است. آدم گفت: ای جبرئیل چه کنم؟ جبرئیل گفت: ای آدم او را لعن کن. آدم چهار مرتبه بر یزید لعن فرستاد و چند قدم به سمت کوه عرفات رفت و حوا را در آنجا یافت.

وروي أن نوحاً لما ركب في السفينة طافت به جميع الدنيا، فلما مرت بكربلاء أخذته الأرض وخاف نوح الغرق فدعا ربه وقال: إلهي، طفت جميع الدنيا وما أصابني فزع مثل ما أصابني في هذه الأرض، فنزل جبرئيل وقال: يا نوح، في هذا الموضع يقتل الحسين سبط محمد خاتم الأنبياء وابن خاتم الأوصياء، فقال: ومن القاتل له يا جبرئيل؟ قال: قاتله لعين أهل سبع سماوات وسبع أرضين، فلعنه نوح أربع مرات فسارت السفينة حتى بلغت الجودي واستقرت عليه.

و روایت شده است هنگامی که نوح در کشتی نشست، در همه جای دنیا به گردش درآمد. هنگامی که به کربلا رسید، زمین آن را گرفت و نوح از غرق شدن هراسید. خدایش را خواند و گفت: الهی همه جای دنیا را گشتم، ولی در هیچ جا مثل اینجا چنین ترسی به من نرسید. جبرئیل نازل شد و گفت: ای نوح، در این مکان حسین سبط محمد خاتم انبیا و پسر خاتم اوصیا کشته می‌شود. گفت: ای جبرئیل، قاتل او کیست؟، گفت: قاتلش ملعون اهل هفت آسمان و هفت زمین است. نوح چهار بار او را لعن کرد و کشتی به گردش درآمد تا به جودی رسید و بر آن آرام گرفت.



وروي أن إبراهيم (عليه السلام) مرّ في أرض كربلاء وهو راكب فرساً فعثرت به وسقط إبراهيم وشج رأسه وسال دمه، فأخذ في الاستغفار وقال: إلهي أي شيء حدث مني؟ فنزل إليه جبرئيل وقال: يا إبراهيم، ما حدث منك ذنب ولكن هنا يقتل سبط خاتم الأنبياء وابن خاتم الأوصياء فسال دمك موافقة لدمه، قال: يا جبرئيل، ومن يكون قاتله؟ قال: لعين أهل السماوات والأرضين والقلم جرى على اللوح بلعنه بغير إذن ربه، فأوحى الله تعالى إلى القلم: أنك استحققت الثناء بهذا اللعن، فرفع إبراهيم (عليه السلام) يديه ولعن يزيد لعناً كثيراً وأمن فرسه بلسان فصيح، فقال إبراهيم لفرسه: أي شيء عرفت حتى تؤمن علي دعائي؟ فقال: يا إبراهيم أنا أفتخر بركوبك علي فلما عثرت وسقطت عن ظهري عظمت خجلتي وكان سبب ذلك من يزيد لعنه الله تعالى<sup>(٥)</sup>.

٥. المصدر (المجلسي - بحار الأنوار): ج 44 ص 243.

و روایت شده است که ابراهیم (علیه السلام) در حالی که سوار بر اسب بود، از زمین کربلا گذشت. پای اسبش لغزید و ابراهیم افتاد و سرش شکست و خون جاری شد. شروع به استغفار کرد و گفت: الهی، چه چیزی از من سر زده است؟، جبرئیل به سوی او نازل شد و گفت: ای ابراهیم از تو گناهی سر نزده است؛ ولی در اینجا سبط خاتم انبیا و پسر خاتم اوصیا کشته می شود و خون تو به جهت موافقت با خون او جاری شد. گفت: ای جبرئیل، قاتل او چه کسی است؟، گفت: ملعون اهل آسمان ها و زمین ها، قلم بدون اذن خدا با لعنت بر لوح جاری شد. پس خدای متعال به قلم وحی فرمود: تو با این لعن، مستحق ثنا شدی. ابراهیم (علیه السلام) دستانش را بالا برد و یزید را بسیار لعن کرد و اسبش با زبان فصیح آمین گفت. ابراهیم به اسبش گفت: تو چه میدانی که بر دعای من آمین گفتی؟، گفت: ای ابراهیم، من به سوار شدن تو بر خودم افتخار می کنم، هنگامی که پایم لغزید و از پشتم افتادی بسیار خجل شدم و دلیل آن نیز یزید است که لعنت خدا بر او باد [ <sup>(٥)</sup>].

٥. مصدر: مجلسی، بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ٢٤٣.

ما تقدم يجعل القارئ المتدبر يلتفت بقوة إلى أن ملاحم سومر واكاد هي اخبارات دينية وبعضها غيبي مستقبلي بالنسبة للزمن الذي دونت فيه. ويجعلنا لا نشك أن الدين يشكل جزءاً كبيراً من محتوى الملاحم والقصص السومرية - الاكادية (البابلية والاشورية).

آنچه ارائه شد، خواننده آگاه را مطمئن می‌سازد که حماسه‌های سومر و اکد در واقع عبارتنند از اخبار دینی که برخی از آنها پیشگویی‌هایی غیبی در آینده - نسبت به زمان نگاشته‌شدن آنها - تلقی می‌گردد. و این هیچ شک و شبهه‌ای برای ما باقی نمی‌گذارد که قسمت عمده‌ای از محتوای حماسه‌ها و داستان‌های سومری- اکدی (بابلی و آشوری) را دین تشکیل می‌دهد.

وما دمننا قد وصلنا إلى هنا، فأرى من المناسب جداً أن نمر على ملحمة أوروك الخالدة أو ملحمة جلجامش وسنحاول معاً قراءتها بصورة أخرى ربما ليست معهودة، سنحاول قراءتها على أنها قصة قصصها آدم لأبنائه، وقصصها نوح لأبنائه، وقصصها إبراهيم لأبنائه، وانتشرت بين السومريين وبين شعوب العالم القديم وخصوصاً في الشرق الأدنى، وأصبحت القصة المفضلة لسكان بلاد ما بين النهرين (mesopotamia) وتناقلتها الأجيال حتى وصلتنا عبر آلاف السنين ولكنها ربما شوهت وحرفت - كما تبين لنا سابقاً - عندما تداولها الناس.

اکنون به جایی رسیده‌ایم که کاملاً به‌جا می‌بینم، مروری داشته باشیم بر حماسه اوروک جاودان یا حماسه گیلگمش. پس می‌کوشیم این‌دو را با هم بخوانیم و به شیوه‌ای که شاید نامعمول باشد، آن را مطالعه و بررسی کنیم، به گونه‌ای که آدم برای فرزندانش و نوح برای فرزندانش و ابراهیم برای فرزندانش خوانده و بین سومریان و ملت‌های دوران باستان و به‌ویژه در خاور نزدیک انتشار یافت و به قصه مورد علاقه مردم بین‌النهرین

(mesopotamia) تبدیل شد که آن را نسل‌ها یکی پس از دیگری بازگو کردند، تا پس از هزاران سال به ما رسید؛ ولی چه بسا هنگامی که بین مردم در گردش بود، همان‌طور که پیشتر شرح داده‌شد، در معرض تحریف و دستکاری قرار گرفته‌باشد.

قصة جلجامش الذي سيأتي يوماً ليحقق العدالة وينقذ النوع الإنساني من حيوانيته وفي الآثار المصرية القديمة:

داستان گیلگمش، او که روزی خواهد آمد تا عدالت را تحقق بخشد و گونه‌ء انسانی را از حیوانیت خویش نجات دهد و در آثار کهن مصری این گونه معرفی شده است:

«رجل قائم ممسك بكل وقار ثورين قائمين واحد عن يمينه والآخر عن يساره»<sup>(٦)</sup>.  
٦. المصدر (فيروولو - أساطير بابل وكنعان).

« مردی قائم (ایستاده) که با کمال سنگینی و متانت، دو گاو نر ایستاده را بر دست گرفته است؛ یکی در طرف راست و دیگری طرف چپش »<sup>(٦)</sup>.  
٦. مصدر: ویروولو، اسطوره‌های بابل و کنعان.

جلجامش الذي تنتظره بلاد ما بين النهرين (سومر) أو جنوب العراق ليظهر فيها يوماً ما منذ آلاف السنين.

سرزمین بین‌النهرین (سومر) یا جنوب عراق هزاران سال است که منتظر گیلگمش است تا روزی روزگاری ظهور کند.

\*\*\*\*\*